

## نقش سیاسی- نظامی وزیر اکبرخان در قیام کابل (۱۸۴۱-۱۸۴۲) (بخش آخر)

### سجایا و شخصیت وزیر اکبرخان:

وزیر اکبرخان، بدون تردید در تاریخ مبارزات مردم کشور ما در قرن ۱۹ میلادی، یکی از سیمای درخشان و تابناک ملی است. او از همان آوان نوجوانی در حوادث سیاسی کشور پایش کشیده شد و اتفاقاً در تمام فعالیت های نظامی اش از از این امتحان با سر بلندی و افتخار بدر آمده است.

چنانکه در آغاز هم اشاره شد، او در سنین ۱۶-۱۷ سالگی، قشون شاه شجاع را در قندهار منهزم ساخت و این موفقیت او پس از آن بود که نواب محمدزمانخان، والی متمرّد جلال اباد را که خود را متحصن و جنگهای حصارى را با امیر دوست محمدخان دوام می داد، مغلوب کرده بود. در بیست سالگی هری سنگ جنرال سیک را در آنطرف دره خیبردریک نبرد تن به تن مغلوب و مقتول نمود و در ۲۲ سالگی هنگامی که کشور ما از دوجبهت توسط قوای انگلیس و سیک مورد تجاوز قرار گرفت، برای جلوگیری نیروهای سیک تا دره خیبر پیش تاخت، ولی دشمنان استقلال و حاکمیت ملی قبل از آغاز جنگ او را زهر دادند و تا پرتگاه مرگ نزدیک شد، ولی خوشبختانه که نمرّد تا باز هم از آزمون بزرگ تاریخ موفّقانه عبور کند.

سپس در همان سال به زندان شاه بخارا افتاد و پس از ۲ سال حبس در بخارا سرانجام نجات یافت و به وطن بازگشت و بر اثر تقاضای سران و بزرگان کابل، رهبری قیام ملی ضد انگلیس را در سال ۱۸۴۱ بر عهده گرفت و مکناتن، خدعه گر و نیرنگ باز را به دام سیاست افغانی انداخت و قبل از آنکه هدف تیر دشمن قرار بگیرد، دشمن غدار وطن را کشت و از آن پس نور چشم همه مردم حق شناس افغانستان قرار گرفت.

رویه نیک و سلوک جوانمردانه وزیر اکبرخان حتی در برابر اسرای انگلیسی سبب گردید تا همان دشمنی که از سپاه شانزده و نیم هزار نفری آن صرف یک نفر جان سلامت برده بود باز هم او را به نیکویی یاد نماید. وزیر اکبرخان در راه جلال اباد، حیات ۴۴ نفر زن و مرد انگلیسی را که از او تقاضای حمایت کرده بودند، نجات داد و نگذاشت کسی صدمه یی به آنها بزند. البته شبهه یی نیست که اسراء برای سردار اکبرخان گروگانان قیمت داری بودند، معهذاً وقتی پای مهمان نوازی در میان می آمد، میهمان نوازی میکرد. حتی در موقعی که در جلال آباد از دست سیل شکست خورده و خود زخمی شده بود، با همه اصرار بعضی از سران مجاهدین در جلال آباد حاضر به شکنجه دادن و یا قتل اسراء به شمول خانم سیل نگردید. لیدی سیل که خاطرات خود را نوشته در مورد سردار اکبرخان با قدر دانی یادآور می که "مخصوصاً سردار مذکور توجه داشت تا تکلیف بی موجهی بر اسراء تحمیل نگردد و عفت زنان از هرگونه تعرض مصنون بماند." (۸۴)

لوشینگتن، مولف کتاب "جنگ کوچک کشور بزرگ" در باره اخلاق و رفتار وزیر اکبرخان چنین نوشته است: " آدمی که توطئه انهدام لشکری را گذاشته و در جریان توطئه نسبت به اشخاصی که در دسترسش می رفتند مهمان نوازی می کند و کمال لطف نشان می دهد. باری "لیوتننت ملویل" را زخمی پیش او آوردند، محمداکبرخان زخمهای او را به دست خود بست و بالای آن لته دود گذاشت و مشمول هر نوع لطف و عنایت ساخت. رفتار او به طور عموم جز در مواقع استثنائی همین طور بود. سردار اکبرخان، با اسرای انگلیسی چنان رفتار شایسته کرده است که دول مدنی با اسرای جنگ کنند و اگر این حسن سلوک را با رویه دیگر حکمرانان شرقی و به طور مثال با جسارت های حیدر ویا تپو سلطان مقایسه کنید، علواخلاق و سنجیه زعیم افغانی خوبتر فهمیده خواهد شد." (۸۵)

چیزی که باعث حیرت همین مولف شده است، اینست که سردار محمداکبرخان چرا به تلف شدن جمعیت بزرگی راضی شد و به دسته محدود بقایای آنها این قدر اظهار لطف و شفقت می کرد؟

جواب واضح است، سردار اکبرخان با داشتن خصلت افغانی (چنانکه همه افغانها از اشخاصی که خود را در حمایت افغانی قرار بدهند، از انتقام معاف میگردند)، انتقام نمی گرفت و اگر به انهدام جمعیت بزرگی رضایت می داد وظیفه ملی و وطنی خود را به جا می آورد. زیرا این خود انگلیسها بودند که قرارداد را در چندین جایش نقض کرده بودند.

سردار محمداکبرخان در بدیع آباد لغمان با اسرای انگلیسی طوریکه شایسته یک سردار افغانی است خوش رفتاری می کرد. و از زخمیها خبر می گرفت و زنان را دلداری می داد و با اطفال ایشان روی زمین می نشست و با ایشان بازی می

کرد و در حفاظت و احترام زنان و اطفال انگلیسی به اساس احترام ناموس، که در افغانستان جزء شعایر ملی است، توجه لازم مبذول می کرد.

اندرسن، یکی از افسران انگلیسی بود که جزء اسراء بود و دختر چهارساله او نیز در دره خورد کابل در هشتم جنوری ۱۸۴۲ به دست غازیان افتاده بود و به هدایت سردار محمداکبرخان به کابل فرستاده شده بود و آن دخترک در خانه نواب محمدمزمان خان زندگی می کرد و از لطف و محبت خانواده نواب برخوردار بود. چون پدر و مادردختر، از این ناحیه سخت ناراحت بودند، سردار محمداکبرخان نامه بی عنوانی نایب امین الله خان از جلال آباد فرستاد و اعاده آن دختر را به وسیله اشخاص قابل اعتماد تقاضا نمود. در این مورد مکتوبی موجود است که به قلم سردار اکبرخان نگارش یافته است. متن مکتوب را از نظر میگذرانیم:

"مکشوف ضمیر تخمیر عالیجاه معلی جایگاه حشمت دستگاه امیرالامراء العظام مؤالفت فرجام عموی صاحبی ام، نایب صاحبی حفظ الله تعالی نیاز می دارد از جمیع عوارضات زمان در امان ملک منان بوده شادکام باشند. بعد ها مشهود می دارد که در باب دختراندرسن صاحب فرنگی که در دره خورد کابل به دست عالیجاه رفیع جایگاه دوستی آگاه محمدمزمان، ولی عالیجاه حشمت دستگاه میراحمدخان افتاده و از آن تاریخ تا حال متعلقان او که در تصرف می باشند نهایت نا آرامی میدارند و قبل از این هم قلمی شده بود. حال هم قلمی می گردد که لازم به الزم به هر نحو که می دانند همان دختراندرسن را به سیانت آلمان معتبر به زودی روانه نمایید که هر آینه خوش نمانست و اگر نرسد بسیار نالایق و بی مناسب است. الحمدالله خود دانا و هوشیار می باشید. در این باب بسیار سعی و اهتمام بلیغ به کار برند و از این طریق خاطر خود را به هرباب جمع داشته احوالات سلامتی خود را با رویداد و کوائف آن طرف قلمی و ارسال دارند و در باب فرستادن دختراندرسن تغافل و اهمالی نخواهند نمود که از جمله لوازمات است زیاده ایام به کام باد برب العباد. مهر محمداکبر" (۸۶)

از لهجه این نامه خصوصی احساسات سردار اکبرخان غازی نسبت به حال و سلامتی جان و احترام به ناموس دشمن و لطف مخصوص او نسبت به اسراء خوبتر درک شده میتواند و این چند سطر سند افتخاری است که مقام این سردار مجاهد را در نظر دشمنان او خیلی ارجمند ساخته بود. در تاریخ دهم می ۱۸۴۲ این دخترک نزدالدین خود رسید، و والدین از خوشحالی در پیرهن نمی گنجیدند. خانواده نواب محمدمزمان خان به دخترک آموخته بودند که هرکس از وی بپرسد بگوید: "پدر و مادرم کافراند، مگر خودم مسلمان هستم." (۸۷)

در باب مراتب اخلاق و سلوک نجیبانه سردار اکبرخان با اسرای جنگی و مهمان نوازی او با دشمنان وطن از قلم نویسندگان انگلیسی چیزهای به جا مانده که گواه صادقی است، بر آنچه ادعا داریم.

بریدمن ایر (یکی از اسراء) میگوید که: بالاتر از این اخلاق و انسانیت سراع شده نمیتواند که اکبرخان از خود در حق اسراء نشان می دهد. در اتنای که اسراء و محافظین آنها از رودخانه خروشان کابل عبور میکردند، او بسیار مضطرب بود که مبادا کسی از اسراء غرق شود تا اینکه همه بسلامتی آن طرف رودخانه گذشتند.

ایر از قول میکیزی، یکی از اسرای جلسه ۲۳ دسمبر مینویسد: "من باید در باره محمداکبرخان این سخن منصفانه را بگویم که وقتی غازیان برای حلال کردن من حلقه زدند، من خود را به رکاب او رساندم، وی با دلیری شمشیر از نیام کشید و برودور سرخود چرخ داد و گفت: "هیچ کس به او ضرر رسانده نمیتواند، مگر اینکه اول چاره مارا بکند." غرور بر اخلاق محمداکبرخان وقتی غلبه نمود که فکر کرد دیگر خطری مرا تهدید نمیکند و بطور مسخره آمیزی خطاب به من گفت: "شما آمده بودید که ملک ما را بگیری!" (۸۸)

لوشینگتن می نویسد: "... در حالی که بستگان و خویشاوندان اسراء و کشته گان با ترس و دهشت به نام اکبر بد گویی می کنند و برای گفتار خود دلایلی هم دارند، اسراء خودشان به حیث مهمان با داشتن حیثیت مساوی در مقابل میزبان خود نشسته و با او در یک جا غذا میخورند و می اشامند. تپه کننده سپاه انگلیس و قاتل مکناتن نماینده انگلستان روی زمین در میان اطفال کسانی که حیات و ممانت و آزادی آنها بسته به لب اوست نشسته بازی می کند و محبوب آنها می باشد..." (۸۹)

رفتار سردار اکبرخان حتی قبل از هجوم انگلیسها به افغانستان نسبت به خارجی ها خیلی احترام کارانه بود. چارلز میسن، باستان شناس و واقعه نگار هیئت برنس به دربار امیر دوست محمدخان در سال ۱۸۳۸ میلادی، مدتی در کابل ماند و در اطراف بالاحصار کابل تحقیقات دیرین شناسی انجام داد که در نتیجه به کشف چند سرمجسمه زن و برخی ظروف و سامان آلات دیگر دست یافت. وقتی سردار محمداکبرخان از این کشفیات او آگاه شد، او را نزد خود خواست و سرهای مجسمه ها را که با ورقه طلا زینت یافته بود تماشا کرده اظهار داشت: کاش در عالم وجود نیز چنین چیزهای زیبایی وجود می داشت. میسن میگوید که سردار اکبرخان و نواب جبارخان کاکای او در حمایت و رفع مشکلات خارجیان صرف مساعی میکرد و زمینه را برای کار محققان و دانشمندان از هر حیث آماده می ساخت. میسن آن اشیاء قیمتی را با خود به کلکته و بعد به لندن انتقال داد. (۹۰)

مولف کتاب پادشاهان متأخر افغانستان، در باره سردار اکبرخان می نویسد: "وزیر اکبرخان شخص لایق و پرفهم و هوشیار بود و در امور دنیوی گوی مراد از میدان خردمندان ر بوده بود و در عقل و فراست و تدبیر جهانداری ثانی نداشت." (۹۱)

سردار اکبرخان، مردی شجاع و سخت پای بندعهد و میثاق و قول خود بود. هنگامی که در تپه مرغان نیروهای فتح جنگ و نایب امین الله خان را شکست داد و به وساطت محمدشاه خان بابکر خیل حاضر به قبول صلح و وزارت فتح جنگ گردید، نواب محمدزمانخان او را از قبول وزارت و خویشی با نایب امین الله خان منع نمود، مگر او اظهار داشت که اکنون او شرایط صلح را پذیرفته است و نمیتواند از قولش برگردد. حمید کشمیری در این مورد از قول سردار اکبرخان به نواب محمد زمانخان میگوید:

جوابش بگفت اکبر نام جوئی چه اکنون چه خیزد از این گفتگوی  
چو شب بسته پیمان سحر بشکنم چه گوید بر دوستان، دشمنم؟  
درستی گراز عهد خود گم کنم از این پس چه پیمان به مردم کنم (۹۲)

با این جواب میانه نواب محمدزمانخان و سردار اکبرخان برهم خورد تا آنجا که هر دو پسر عمو بر روی هم شمشیر کشیدند و سردار اکبرخان غالب شد و نواب محمدزمانخان را بخشید و سپس او را تا بازگشت امیر دوست محمدخان از هند به نیابت از سلطنت کابل ابقا کرد.

سردار اکبرخان، مردی مردانه و بخشاینده بود. وقتی پیرمحمد کاکری پیش خدمت و محافظ سردار، از عقب بر او فیر کرد و سردار از مرگ نجات یافت و زخمی شد. چون پیرمحمد اعتراف کرد که او را انگلیسها در بدل پول فریب داده اند، او را برجان امان داد و از خونش درگذشت.

سردار مردانگی و افغانیت را یکی می دانست و هر گز نمی خواست پشت به دشمن بدهد. حتی وقتی که شرایط فرار از زندان امیربخارا برایش فراهم شد و پدرش از او خواست تا یکجا با او از زندان فرار نماید، این کار را بزدلی و نامردانگی دانسته به پدر خود جواب داد که مرگ در مردانگی را می پذیرد، اما از زندگی در نامردانگی بیزار است.

خلاصه وزیر اکبرخان در طول سی سال عمر کوتاهش، تقریباً پانزده سال آن را با افتخار و سربلندی و مشحون از پیروزی و دفاع جانبازانه از حاکمیت ملی و تمامیت ارضی کشور، ضدیت آشتی ناپذیر با انگلیسها و بیگانه پرستان، با شمشیر آخته همواره آماده پیکار با دشمنان وطن و وحدت ملی زیست. و خاطره دلیر مردی و شجاعت او در اذهان و قلوب هموطنانش به عنوان یک غازی مردمجاهد و دشمن سرسخت انگلیسها چنان او را بزرگ و گرامی ساخت که بلافاصله بعد از پیروزی قیام ملی سالهای ۱۸۴۱ - ۱۸۴۲ میلادی، رزنامه ها و حماسه های منظوم از کار و پیکار او به نام اکبرنامه (از حمید کشمیری، سروده شده (در ۱۲۶۰ هجری / مطابق ۱۸۴۳ م) و ظفرنامه اکبری (سرایش قاسم علی باشنده آگره دهلی در ۱۲۶۳ هجری/ برابر سال فوت وزیر اکبرخان) سروده شد و نامش را به عنوان یک قهرمان ملی جاودانگی بخشید.

وزیر اکبرخان به عمرانات و سرسبزی کشور علاقه فراوان داشت. به قول مولف سراج التواریخ، باغ سراج در جلال اباد از یادگارهای عمرانی وزیر اکبرخان است. وزیر اکبرخان در جوش جوانی، در سال ۱۸۴۶ میلادی به عمر سی سالگی در لغمان چشم از جهان بست و جنازه او را به پشت فیل به مزار شریف انتقال دادند و بنا بر وصیت خودش در روضه مزار حضرت علی کرم الله وجهه دفن شد. (۹۳) بعد آوازه افتاد که انگلیسها به انتقام انهدام اردوی ۱۶ و نیم هزار نفری خود توسط گماشته گان خود به او زهر خورانده بودند. روانش شاد و یادش گرامی باد!

### اعقاب و اولاده وزیر اکبرخان:

وزیر اکبرخان سه ازدواج کرده: یکی با دختر غلام احمدخان پوپلزائی از خانواده شاه ولیخان، صدراعظم احمدشاه بابا، پس از پیروزی بر قشون سیک و قتل هری سنگ در سال ۱۸۳۷ میلادی.

ازدواج دومش با دختر نایب امین الله خان لوگری در جولای ۱۸۴۲ میلادی، پس از پیروزی بر فتح جنگ در تپه مرغان بود. سومین ازدواجش با دختر یار محمدخان الکوزائی، وزیر معروف بود که در سال ۱۸۴۵ میلادی تحقق یافت. وزیر محمد اکبرخان از این سه ازدواج صاحب چهار اولاد بود:

- ۱- سردار فتح محمدخان
- ۲- سردار جلالدین خان
- ۳- همد سلطنت بیگم
- ۴- مریم بیگم

مؤلف سراج التواریخ برای اولین مرتبه در ذیل وقایع سال ۱۲۷۱ هجری (۱۸۵۵م) از یک فرزند وزیر اکبر خان یاد آور میشود و مینویسد: "سردار فتح محمدخان بن سردار اکبرخان از طرف سردار غلام حیدر خان بن امیر کبیر به حکومت قلات غلزائی (زابل) مقرر شد، و جنرال فرامرزان رابا فوج نظامی همراه او کرد (۱۲۷۱ق=۱۸۵۵م). (۹۴)

در سال ۱۲۷۲ قمری (۱۸۵۶م) وقتی امیر دوست محمدخان، قندهار را به کابل ملحق ساخت و عزم بازگشت به سوی کابل نمود، سردار غلام حیدر خان پسر و ولیعهد خود را به حیث حکمران قندهار گماشت و سردار فتح محمدخان را و سردار جلال الدین خان، پسران سردار محمد اکبر خان مرحوم را به پیشکاری او در قندهار گذاشت. (۹۵)

سردار غلام حیدر خان در سال ۱۲۷۴ هجری (۱۸۵۸م) عزم کابل کرد، ولی قبل از حرکت خود از قندهار، سردار جلال الدین خان بن وزیر اکبر خان را به حکومت پشت رود (گرشک) مقرر کرد و سردار فتح محمدخان را به جای خود به حکومت قندهار گذاشت و بعد به سوی کابل حرکت نمود. سردار غلام حیدر خان وقتی به کابل آمد، دیری نگذشت که به مرض محرقة (تیفوس) دچار شد و روز ۲۱ ماه ذی قعدة سال ۱۲۷۴ هجری (۲ جولای ۱۸۵۸) به عمر ۳۹ سالگی چشم از جهان فرو بست. سردار جلال الدین خان، همینه از مرگ کاکایش، سردار غلام حیدر خان خیر شد، از گرشک به قندهار آمد و دو بیوه سردار غلام حیدر خان را به خانه خود برد، تا بعداً آنها را برای خود نکاح ببندد، ولی هنوز مدت معینه سپری نشده بود که سردار شیر علیخان به حکومت قندهار مقرر و وارد قندهار شد. سردار جلال الدین خان از ترس عمویش به طرف شالکوت (کوئته کنونی) و بعد به کراچی فرار کرد و از آنجا به بمبئی رفت و سپس توسط کشتی عازم عربستان و بعد قسطنطنیه نزد سلطان عبدالحمید پادشاه ترکیه شد و مورد نوازش قرار گرفت و در آنجا اقامت اختیار نمود. (۹۶)

هفت سال بعد (۱۲۷۹ قمری = ۱۸۶۳ میلادی) هنگامی که هرات از جانب امیر دوست محمدخان تحت محاصره قرار داشت، سردار جلال الدین خان از راه ایران وارد هرات شد و به حضور امیر کبیر مشرف گردید. امیر کبیر او را عفو و مورد تقصد قرار داد و سپس سردار ان معینی امیر کبیر در حدود سه صد هزار روپیه او را کمک کردند. او در سال ۱۸۶۶ به حیث حاکم جلال اباد وظیفه اجرا میکرد و زمانی که امیر شیر علی خان بر تخت کابل جلوس کرد، سردار جلال الدین خان با همدستی برخی از سران ننگرهار علیه امیر شیر علیخان دست به شورش زد و بعد از ناکامی به هند فراری شد و در اول پندی تا سال ۱۸۸۲ زندگی داشت. سردار جلال الدین خان بار اول قبل از ۱۸۶۷ با خواهر سردار ابراهیم خان و بار دوم با دختر امیر محمد اعظم خان ازدواج نمود.

**واما سردار فتح محمدخان** که در سال ۱۸۵۵ حاکم قلات غلزائی بود، در سال ۱۸۵۸ به وکالت از سردار غلام حیدر خان چندی حاکم قندهار بود و بعد از انتساب سردار شیر علیخان به قندهار او دوباره به حکومت کلات رفت و در سالهای ۱۸۶۴-۱۸۶۵ حاکم بلخ و در سالهای ۱۸۶۵ تا ۱۸۶۶ حاکم تخته پل و در سالهای ۱۸۷۰-۱۸۷۲ حاکم هرات بود تا آنکه در آنجا در جنگ با سردار یعقوب خان کشته شد. او دوبار از دواج کرده و صاحب چهار پسر بود:

۱- سردار امیر محمدخان

۲- سردار عبدالرحیم خان

۳- سردار سلطان محمدخان

۴- سردار عبدالعزیز (صاحب یک پسر بنام سردار عظیم خان بود). (۹۷)

سردار فتح محمدخان باری در سال ۱۲۷۷ قمری (۱۸۶۱م) با همراهی سردار محمد شریف خان بن امیر دوست محمدخان برای سرکوبی عبدالغفور خان، فیودال غور در رأس قشونی از قلات به گرشک رفت و بعد از طریق گلستان بر غور حمله کرد و عبدالغفور را مغلوب و مفرور نموده غور را مسخر نمود و سپس در سال ۱۲۷۹ هجری با لشکر امیر کبیر جانب فراه و هرات حرکت کرد تا آنکه وحدت هرات در سال ۱۸۶۳ (= اواخر ۱۲۷۹ق) با کابل تامین گردید.

میرزا یعقوب علیخان خافی، مؤلف کتاب پادشاهان متأخر افغانستان، معاصر امیر شیر علیخان و محاصر سردار فتح محمدخان، در مورد کرکتر و اخلاق سردار فتح محمدخان سخنانی میگوید که درست بر عکس اخلاق و کرکتر پدرش وزیر اکبر خان بوده است. وی مینویسد:

"سردار فتح محمدخان که صاحب سرپرکلی هرات و فرمانفرمای آن ولایت و صاحب اختیار آن مملکت بود و افواج مکمل اسباب و لشکر فراوان داشت، افضلتر آنکه شاهزاده گی و مستی شباب و خاطر خواهی پادشاه (امیر شیر علیخان) باوی جمع آمده بود و شجاعت و سخاوت ذاتی در طینت داشت، از آن سبب دایم مغرور به مستی و عیش و عشرت میگذاشت، چنانچه به غیر از ذات اقدس که پادشاه و پدر می دانستند، دیگر اشخاص را مد نظر نداشت و به پرکاهی منظور نمی کرد. اضافه بر آن عیش طلب بود و پیشه شب و روز شان عیاشی بود و گرفتار عشرت و ساز و سرور، زیرا دوسه چهار خدمتگاران معتبر عیاش به حضور داشت که گویا چهار رکن دولت و افلاطون عصر بودند، چنانچه ترکستان از دست همین اشخاص بدون جنگ و جدل برباد شد، حال نوبت هرات است که باید و شاید به طریق ترکستان از دست همین اشخاص برباد فنا شود. بهر حال سردار عیش طلب از ملک و سپاه بی خبر افتاده باز خواست نداشت، لکن در داد و دهش و انعام و بخشش به

جز حاتم، ثانی نداشت و از همه افضل در باره خدمتگار چنان انعام و احسان داشت که گویا سزاوارشان مذکور نبود..... و یک لحظه عیش خود را به عالم برابر نمی کرد، از آن سبب بود که از ملک و سپاه بی خبر مانده بود و از اعتقاد بسیار که در باره خدمتگار داشت، ملک و سپاه را به خدمتگار سپرده پی تحقیق نمی گشت و سخن خدمتگار را با وجود کذب بودن راست و صدیق می دانست و بخاطر کدورت از خدمتگار نمیرساند. باوجودچندین خرابی ها که از خدمتگار در ملک و سپاه صادر می شد و چقدر که فقراء عرض و داد میکردند منظور حضور عالی نمیگردید و احياناً هرگاه دیگر خدمتگارساقد به تحقیق رسانده از خرابی ملک و سپاه عرضه داشت میکرد، طبیعت سردار عالی مقداری از رده میشد بلکه شخص عارض را فحش میداد چنانچه شخص ناصح به مرگ خود راضی میشد و از خجالت سکوت میورزید. بعد از آن اشخاص بزرگان دیگر تکلم نمی کردند و از نیک و بدسخن نمی گفتند...." (۹۸)

آنچه درباره کرکتر سردار فتح محمدخان در بالا خواندیم، هیچیک آن در کرکتر وزیراکبرخان جای نداشت، زیرا وزیراکبرخان از آغاز جوانی بانظم و دسپلین سپاهی گری عادت کرده بود و رمز کشورداری را در آمادگی نظامی می دید، و از همین جهت انگلیسها او را به صفت جنرال وزیراکبرخان یاد کرده اند. بنابراین در مینوی زندگی اش عیش و عشرت جای نداشت.

میرزا یعقوب علیخان خافی، به ار تباط بر خورد سردار فتح محمدخان با سردار یعقوب خان، نکات جالبی درباره قاعده و قانون جنگ در هرات بیان میکند و می نویسد: "...قلعه بندی هرات قاعده دارد که حاکم ولایت در وقت جنگ به چهارسوی بازار استقامت میکند و دولت (پول- خزانه) بسیاری از طلا و نقره در نزد خودمیگذارد و [وقتیکه] دشمن از بیرون زور آورد، حاکم با آواز بلند خدمتگار جنگی طلب میکند و میفرماید: هر مردی که به مردی کمر بسته می رود و کمک میرساند و مرد میدان میشود چقدر مردم که با وی همراه میشوند فی نفرینج طلا انعام داده میشود. [آنگاه هرکس میل پول داشته باشد نزد حاکم رفته بعد از گرفتن انعام وارد کارزار جنگ میگردد] مقصد به همین منوال قانون جنگ هرات است. اما سردار فتح محمدخان در بغل بدنه شهر رفته خیمه و خرگاه زد و انتظار مقدمه (جنگ) شد. و در عوض خود همان شخصی که از مقابل سردار یعقوب خان در راه غوریان شکست خورده و فرار کرده بود (منظور میرزا احمدخان پسر سرورخان لوانی سر لشکر سپاه هرات است)، در چهارسوی شهر مقرر شده و اختیار انعام و بخشش به وی امر گردید. مردم شهر بدو واسطه از سردار فتح محمدخان آزرده خاطر بودند، اول اینکه: بالشکر و سپاه کم رفتار بود و گاه نشده بود که بالای لشکر رفته بزرگان (سپاه) را نوازش فرموده باشد. دوم اینکه: لشکر هرات کلیه خدمتگار قدیمی سردار محمد یعقوب خان بودند و لازم بود که [سردار فتح محمدخان] به مرحمت و مهربانی ودانه ریزی (انعام و بخشش) آنها را از خود می کردند. مقصد که از این بابت (سردار فتح محمدخان) قطعاً از باخبری بری بودند...."

بقول خافی، چون حمله از جانب سردار یعقوب خان شروع شده بود نیروهای او با سرعت خود را تا پشت دیوارهای قلعه رساندند و با گذاشتن زینه بر دیوار قلعه صعود کردند و در آنطرف مردم هواخواه سردار یعقوب خان از داخل شهر دروازه هارا باز کردند و شورشیان به شهر داخل شدند. سردار فتح محمدخان که وضعیت را تا این حد وخیم دید خود با چند تن از محافظین و نزدیکان به پیشواز جنگ یعقوب خان شتافت ولی هنوز چند قدمی برنداشته بود که هدف گلوله بی از جانب دشمن قرار گرفت و از رفتن باز ماند، پس جوانش سردار عبدالعزیزخان که صحنه افتادن پدر را دید، به انتقام خون پدر به جلو شتافت مگر او هم بزودی هدف گلوله دیگری قرار گرفت و در جلوچشمان پدر جان داد. سردار یعقوب خان وقتی این صحنه را دید بسرعت خود را به سردار فتح محمدخان رساند و او را "به خیمه خود برده از کار رفته اشک حسرت از دیده جاری ساخت و به سردار فتح محمدخان عذر تقصیر کرد. سردار فتح محمدخان از غیرت همچشمی سکوت ورزید و تکلم نمیکرد، عاقبت ملاحظه کردند که سردار یعقوب خان در تضرع می افزاید و فروتنی میکند، لاچار بیان کرد که تقدیر ازلی چنین رفته بود، جای شکر است نه شکایت. از درگاه خداوند شکر گزارم که به آرزوی خود رسیدم و به خدمت سرکار و لاتبار که هم پادشاه و هم پدرمهربان بود جان دادم و فرزند خود را فدای رکاب شان کردم و در جاده نارضامندی بطرز دیگران قدم نردم، این را گفت و بعد از ساعتی جان به حق تسلیم کرد." (۹۹)

بدینسان، سردار فتح محمدخان و پسرش سردار عبدالعزیزخان، در حادثه بغاوت سردار یعقوب خان در هرات در سال ۱۸۷۲ کشته شدند و به همین علت امیر شیرعلیخان سردار یعقوب را به کابل فراخواند و او را به زندان انداخت که تا سال ۱۸۷۸ در زندان کابل باقی ماند. (۱۰۰)

و اما سرنوشت دختران وزیراکبرخان چنین شد که: دختر اول وزیراکبرخان (همدم سلطنه) به عقدنکاح سردار یحیی خان فرزند سوم سردار سلطان محمدخان (طلائی) در آمد و او مادر مصاحبان یعنی سردار اصف خان و سردار یوسف خان بود. دختر دوم وزیراکبرخان (بی بی مریم) از طرف امیر دوست محمدخان به سید محمود پاچا کنری عقد شد.

بقول داکتر سیدخلیل الله هاشمیان سید محمود پاچا در فتح هرات هم رکاب امیر بود و او بی بی مریم را به سید محمود پاچا بخشید و عروسی بی بی مریم با سید محمود پاچا در خود کتر صورت گرفت. سید محمود پاچا از این خانم خود فقط صاحب یک پسر بنام سیداحمد شد. سید محمود پاچا، همان کسی است که در زمان امیر عبدالرحمن خان از حکومت

مرکزی اطاعت نمیکرد و بنام خود به ضرب سکه پرداخت و مالیات کنرو ولایات شرقی را که بنام او جمع آوری میگردد به مرکز نمی فرستاد. امیر عبدالرحمن خان قصد کرد او را به اطاعت از مرکز وادارد مگر اودست به شورش زد و پس از مقاومت مختصر شکست خورده به قلمرو هند فرار کرد و در سیالکوٹ هند بود و باش داشت تا در گذشت . بعد از مرگ اوسید احمد پاجا و مادر اوبی بی مریم بر اساس فرمان امیر عبدالرحمن خان به افغانستان برگشت و از طرف امیر در کابل استقبال گردید. سید احمد پاجا تا اوایل سلطنت نادر شاه در کابل در قید حیات بود. پسر سید احمد پاجا، سید شریف پاجا نام داشت که سریاور نادر شاه بود و نواسه خاله نادر شاه هم میشد. بر وایت داکتر صاحب هاشمیان، روزی که در خانه سید احمد خان پاجا پسری بنام سید شریف تولد شد، در همان روز در خانه سردار عبدالقدوس خان (اعتماد دوله) دختری به دنیا آمد که بنابر رسم همان زمان والدین این دو کودک را با هم نامزد کردند و در بزرگی با هم ازدواج نمودند. بدین حساب سید شریف خان سریاور نادر شاه خان، داماد سردار عبدالقدوس خان نیز بود. بقول مرحوم غبار، سید شریف خان سریاور نادر شاه، همان کسی بود که به امر نادر شاه غلام نبی خان چرخي را برچپک کرده بود. (غبار، ج ۱۱۷/۲)

در حال حاضر از بقایا اولاده وزیر اکبر خان در کابل کسی سراغ نمیشود، مگر شاید در خارج کسانی سراغ شده بتواند که نویسنده از آن آگاهی ندارد.

**پایان****مآخذ و رویکردها:**

- ۱- میرزا عظامحمدشکارپوری، نوای معارک، ص ۱۲۶
- ۲- مجله خراسان، شماره اول، ۱۳۶۰، ص ۶۰
- ۳- همان مجله، ص ۶۳، دونابغه سیاسی- نظامی افغانستان در نیمه قرن ۱۹، ص ۲۹۰، بعد، چاپ ۱۳۷۸ مشهد ایران
- ۴- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۲۹۵، غبار، ص ۵۶۷، پیرس، ص ۱۸۷
- ۵- برید من ایر، په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات، ص ۱۹۵
- ۶- سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۷۸
- ۷- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ج ۱، ص ۵۶۷، ۵۶۹
- ۸- غبار، همان، ص ۵۷۰
- ۹- رشتیا، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۷۵، ۵۲، کهزاد، در زوایای تاریخ معاصر افغانستان، ۱۳۴۱، ص ۱۴۴، ۴۰، پیرس، عروج بارکزائی، ص ۱۴۷، آزاد افغانستان، شماره جوزای ۱۳۷۷، مقاله عزیز نعیم، افغانستان مرکز ثقل بازی بزرگ
- ۱۰- سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۴۹، نوای معارک، ۱۳۳۳، ص ۱۰۲-۱۰۶
- ۱۱- حمید کشمیری، اکبر نامه، صص ۳۱-۴۱، نیز مقایسه شود با سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۶
- ۱۲- اکبر نامه، ص ۴۸
- ۱۳- اکبر نامه، ص ۴۹
- ۱۴- غبار، در مسیر تاریخ، ص ۵۱۹، (سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۲۶)
- ۱۵- اکبر نامه، ص ۵۰
- ۱۶- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ص ۱۲۷-۱۳۰
- ۱۷- سراج التواریخ، ص ۱۳۰
- ۱۸- اکبر نامه، ص ۱۰۰
- ۱۹- غبار، افغانستان در مسیر تاریخ، ص ۵۵۴-۵۵۵
- ۲۰- نفتولا خالفین، انتقام در جگدک، ترجمه عالم دانشور، ص ۳۰۱-۳۰۲
- ۲۱- سید قاسم رشتیا، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۲۰۲
- ۲۲- حمید کشمیری، اکبر نامه، ص ۱۷۲-۱۷۴، حبیبی، تاریخ مختصر افغانستان، ۱۳۴۹، ص ۱۱۴
- ۲۳- نفتولا خالفین، انتقام در جگده لگ، ص ۳۹۲
- ۲۴- غبار، همان، ص ۵۵۵، تفصیل این مواد دوازده گانه را میتوان در صفحه ۴۵۱ همان کتاب مطالعه کرد.
- ۲۵- غبار، همان، ص ۵۵۵-۵۵۶
- ۲۶- غبار، ص ۵۵۷
- ۲۷- میرزا علیقلی، تاریخ وقایع و سوانح افغانستان، ص ۱۰۷ مقایسه شود با غبار، ص ۵۵۷
- ۲۸- غبار، همان، ص ۵۵۷
- ۲۹- میرزا علیقلی، همان اثر، ص ۱۰۹
- ۳۰- نوای معارک، ص ۱۵۸-۱۵۹، رشتیا، ص ۱۰۷
- ۳۱- غبار، همان، ص ۵۵۷، نفتولا خالفین، انتقام در جگده لگ، ص ۴۲۲

- ۳۲- علیقلی میرزا، همان، ص ۱۰۹-۱۱۰
- ۳۳- موهن لال، زندگی امیر دوست محدخان، ج ۲، ص ۳۲۸-۳۳۰
- ۳۴- غبار، همان اثر، ص ۵۵۸-۵۵۹
- ۳۵- غبار، همان، ص ۵۵۹
- ۳۶- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۲۷۳-۲۷۶
- ۳۷- غبار، همان، ص ۵۵۹
- ۳۸- غبار، همان، ص ۴۵۱، فرهنگ، ترجمه همین عهدنامه را در ۱۱ ماده در (صفحات ۲۷۷-۲۷۸) کتاب خود آورده است.
- ۳۹- غبار، در مسیر تاریخ، ص ۴۵۲
- ۴۰- کهزاد، بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی، ج ۲، صص ۳۱۵-۳۱۲، فرهنگ، همان اثر، ص ۲۷۸
- ۴۱- کهزاد، بالاحصار کابل، ص ۳۱۲، پاورقی شماره ۱
- ۴۲- غبار، در مسیر تاریخ، ص ۵۶۱
- ۴۳- رشتیا، افغانستان در قرن ۱۹، ص ۱۱۱
- ۴۴- غبار، همان اثر، ص ۵۶۲
- ۴۵- میرزا علیقلی، ص ۱۱۹
- ۴۶- غبار، همان، ص ۵۶۳، رشتیا، ص ۱۱۹، ج ۳
- ۴۷- کهزاد، در زوایای تاریخ معاصر افغانستان، ص ۹۵
- ۴۸- غبار، همان، ص ۵۶۳
- ۴۹- کهزاد، در زوایای تاریخ معاصر افغانستان، صص ۹۷،
- ۵۰- کهزاد، همان ۹۹
- ۵۱- کهزاد، همان، ص ۱۲۲
- ۵۲- کهزاد، بالاحصار کابل و پیش آمدهای تاریخی، ج ۲، صص ۳۲۱-۳۲۲
- ۵۳- کهزاد، همان اثر، ص ۳۱۹، بیعد، رشتیا، همان اثر، ص ۱۱۳
- ۵۴- همان اثر، همانجا
- ۵۵- رشتیا، ص ۱۱۴-۱۱۶، غبار، ص ۵۶۸، نوای معارک، صص ۱۶۶-۱۶۷
- ۵۶- کهزاد، بالاحصار کابل، ج ۲، ص ۳۲۱، رشتیا، ص ۱۱۶
- ۵۷- کهزاد، همان، ص ۱۲۴-۱۲۵
- ۵۸- کهزاد، همانجا
- ۵۹- غبار، ص ۵۶۵
- ۶۰- غبار، همانجا، ص ۵۶۶، رشتیا، ص ۱۱۸-۱۲۰
- ۶۱- غبار، ص ۵۶۶
- ۶۲- برید من ایر، په افغانستان کی دیوه بندی خاطرآت، ص ۱۹۵
- ۶۳- همان اثر، ۱۸۲، ص ۱۸۵
- ۶۴- همان اثر، ص ۲۰۴
- ۶۵- همان اثر، ص ۲۰۷
- ۶۶- همان اثر، ص ۱۹۹
- ۶۷- همان اثر، ص ۲۱۱، ۲۲۲، ۲۲۷
- ۶۸- اکبرنامه، ص ۱۰۰
- ۶۹- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج ۱، ۱۸۳، ص ۱، ۱۸۵، کهزاد، بالاحصار کابل و... ج ۲، ص ۲۳۴-۲۳۹
- ۷۰- بریدمن ایر، همان اثر، صفحات ۲۲۲-۲۲۳ مقایسه شود با صفحه ۳۵۷ جلد دوم تاریخ موهن لال
- ۷۱- غبار، ص ۵۶۹، سراج التواریخ، ج ۱، ص ۱۸۳-۱۸۵
- ۷۲- غبار، ص ۵۷۰
- ۷۳- فرهنگ، افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۲۹۰
- ۷۴- نوای معارک، ص ۱۶۹
- ۷۵- فرهنگ، همان اثر، ص ۲۸۹-۲۹۱
- ۷۶- مجموعه مقالات دومین سیمینار افغانستان، تهران ۱۳۷۰، ص ۶۷

- ۷۷- نوای معارک، ص ۱۷۶
- ۷۸- غبار، ص ۵۷۱
- ۷۹- کهزاد، در زوایای تاریخ معاصر افغانستان، ص ۸۴
- ۸۰- دیوک اف ارگایل، مساله افغان ار ۱۸۴۱- تا ۱۸۷۸ میلادی، ترجمه فرهنگ، طبع ۱۳۳۷، ص ۳
- ۸۱- همان اثر، ص ۲- ۳
- ۸۲- فرهنگ افغانستان در پنج قرن اخیر، ج ۱، ص ۲۹۵، غبار، ص ۵۷۶، پیرس، عروج بارکزائی، ص ۱۸۷
- ۸۳- فرهنگ همان، ص ۲۹۷- ۲۹۸
- ۸۴- غبار، ص ۵۷۶، سراج التواریخ، ج ۲، ص ۲۰۰- ۲۰۱
- ۸۵- فرهنگ، همان، ج ۱، ص ۲۹۰
- ۸۶- کهزاد، در زوایای تاریخ معاصر افغانستان، ص ۸۷
- ۸۷- بریدمن ایر، په افغانستان کی دیوه بندی خاطرات، ص ۲۱۲
- ۸۸- همان اثر، ص ۱۳۰، ۱۸۴- ۱۳۴
- ۸۹- کهزاد، همان اثر، ص ۸۹- ۹۲
- ۹۰- کهزاد، بالاحصار کابل و... ج ۲، ص ۲۳۶- ۲۳۷
- ۹۱- میرزا یعقوب علی خان خافی، پادشاهان متاخر، انجمن تاریخ افغانستان، ۱۳۳۴، ص ۸
- ۹۲- اکبرنامه، ص ۲۲۱- ۲۲۳، طبع ۱۳۳۰ ش.
- ۹۳- فیض محمدکاتب، سراج التواریخ، ج ۲، ص ۲۰۱- ۲۱۵
- ۹۴- همان اثر، ص ۲۱۶، ۲۲۰، ۲۲۴، ۲۲۶، ۲۲۷
- ۹۶- دونابغه سیاسی- نظامی افغانستان، از این قلم، صص ۳۵۰ ببعد
- ۹۷- سایت <http://www.royalark.net/Afghanistan/Barak8.htm>
- ۹۸- پادشاهان متاخر افغانستان، صص ۴۵۲- ۴۵۳
- ۹۹- پادشاهان متاخر افغانستان، صص ۴۵۶- ۴۵۸
- ۱۰۰- همان اثر، صص ۴۸۰- ۴۸۳